





### مجلس ترجم

نظر بقوت مرحومه صبه حضرت آقای آصف السلطنه عالی حیا الاسلامه آقای حاجی سیدعلی اکبر بروجردی طباطبائی مجلس ترجم از بدواظرف روز چهارشنبه ۵ ال قبل از ظهر روز پنجشنبه ۶ ماه جاری در مسجد سهالار ناصری منعقد است  
نمبر اعلان ۱۴۹۵

مدارس متوسطه : ۷۲ باب که ۶۱۵ نفر معلم دارد و ۱۰۶۴۳ نفر محصل در آنها تدریس میباید  
دارالمعلمین : ۲۲ باب که ۳۲۹ نفر معلم دارد و ۵۱۶۱۱ نفر در آنها تدریس میباید  
مدارس علوم دینی : ۲ باب که ۳۵ نفر معلم دارد و ۲۳۲ نفر محصل برای اخذ معلومات لازمه به واعظی و پیشمازی در آنها تحصیل میباید  
ماليه بلوچستان را برت میدهد که از مرکز بلوچستان مقدار زیادی به مرچاوه ۱۲ فرسخی نزد آب وارد شده و تقاضای اقدامات لازمه در اینخصوص نموده است  
مسموم از پتیر از کر بلا را برت میدهند که حاجی سلیم افندی رئیس کل تنظیمه عراق و عیال و دو دخترش بواسطه خوردن پتیر سم داری مسموم شده اند - عیال و دخترانش در نتیجه مداوا بهبودی حاصل نموده اند ولی خود مشارالیه قریب بموت است

**احداث بنای یادگار**  
مهندسین مامور تهیه نقشه احداث بنای یادگار مرحوم کریمخان زند نقشه لازمه آنرا تهیه و بمقامات مربوطه تقدیم داشته اند که پس از تصویب آن شروع ساختمان بنای مذکور گردد  
**ملخ کرمان**  
بر طبق راپرت واحه از کرمان بواسطه هفت گرمای این چند روزه پوره های ملخ که در حاصل ها بوده بکلی سوخته و معدوم شده اند خود ملخ ها هم باطراف پراکنده و بیچیزه آسیبی بمحصولات آنجا نرسیده است

**تکلیفات ولایات**  
رود سر - حبیب الله خان ایران نژاد گرفتار بودی دو ساعت قبل از ظهر از گرفتار رود سواری به رود سر میامد در کلاره که نپهرسخی است در موقع آمدن دوانی دختر زمان تاج افشار را که عیال بیگمرا و ۲۵ ساله است و با جمعیت دهاتی برای یکشنبه بازار رودسر میرفتند در وسط جاده زیر دست و پای اسب گرفته و مقتول میشود - مشارالیه حامله و نزدیک به وضع حمل هم بوده است - ایران نژاد فعلا در رودسر توقیف و قضیه تحت تعقیب است  
رشت - دو روز است برای تهیه مراسم جشن تاجگذاری در جلوی عمارت بلدی و میدان یلده مشغول تزئین و آیین هستند هوا هم خیلی گرم شده است

## یادداشت های مسافرت گیلان ۱۰

در همان روزهایی که هوای گیلان صاف و لطیف شد ما بزم بهلوی رشت را ترک نمودیم تمام راه بین رشت و بهلوی را از میان دو صف اشجار جنگلی وزمین سبز و خرم گیلان عبور کرده و بعد از دو ساعت وارد غازیان شدیم راه بهلوی خیلی خراب بود . مواظبت هائی که بایستی از این راه بشود نشده و مأمور راه سازی این جاده در انجام وظیفه آنها در محیط گیلان اتمل و وزیده بود .  
راه مزبور میر بزرگ تجارت و اولین جاده ای است که یکسفر تازه وارد در آن قدم میکندارد . اداره طرق و شوارع باید باین راه توجه خاصی مبطلوف داده و جاده را بوسله ساختمان های اساسی و سنگ ریزی همیشه محکم و خوب نگاهدارد  
ساکنین دهات و قصبات اطراف جاده از خانهای خود «گلی بوشی» بیرون آمده زن و مرد بکار مشغول بودند در این راه هم ه کس را می بینید مشغول کار است  
غازیان قصبه بسیار کوچکی است در ساحل دریای خزر و دارای عمارت عالی خیلی قشنگی است که بعضی از ادارات دولتی و بیشتر موسسات خارجی منجمله مؤسسه شیلات در اینجا واقع میباشد . غازیان از بهلوی بواسطه مردابی مجزا میشود برای رفتن بهلوی باید از دریا (مرداب) بوسله لنگ عبور کرد ، در اینستگاه لنگها که اسکله خیلی کوچکی برای سوار شدن قایقها ساخته شده چندین لنگا ایستاده است همینکه باینجا نزدیک میشود از هر طرف فریاد فرماید ارباب بلند است هرقایق چی مسافرت تازه وارد را بطرف خود میخواند وقتی در آن ایستگاه رسیدید حقیقتاً متدی متحیر هستید کدام لنگارا انتخاب کنید همه باهمه شیرین خود میگویند: «ارباب فرمائید بنگای من»  
در بهلوی درشکه و وسایط نقلیه هیچ نیست زیرا هموست زیادی ندارد و هم بواسطه مجاورت دریا بیشتر باقایق و لنگا عبور و مرور و حمل و نقل اجناس میشود باین جهت لنگا بمنزله درشکه است از طرف تنظیم هم لنگا ها مثل درشکه ها نمره خورده و تحت مراقبت قرار گرفته دریا آرام بود . هوا طراوت خصوصی داشت . در چنین مواقع گردش روی دریا خیلی فرح بخش است . اگر برای تجسس اقامت گاهی نبود ماهیچ میل نداشتیم لنگا را از دست بدهیم .  
شهر زیبای بهلوی که از یک طرف جنگلی اتصال دارد از دور نمایان بود . عمارات عالی و باشکوهی که در کنار دریا ساخته شده به قشنگی شهر افزوده است .  
شخص تازه واردی وقتی با از لنگا بیرون گذاشته وارد بلواز بهلوی میگردد اینجا را بکلی بطور دیگری می بیند مثل کسی است که قدم به یکی از بندر گاه های اروپا گذاشته است . خصوصاً الوار قشنگ بهلوی این کیفیت را دارا است  
ما پس از گردش غرضی در این قنچ کله صومی برای تهیه منزل رفتیم  
در بهلوی چند مهمانخانه یافت میشود که در مهمانخانه آن ( هتل دو فرانس هتل دوپاریس ) خیلی تمیز و خوب میباشد مهمانخانه های دیگر آن چندان خوب نیست . ما در مهمانخانه سرگردیم جا جا ندادند . همه اطاق هارا رفتای طرانی گرفته بودند از طرفی بیشتر میل داشتیم که در مهمانخانه منزل اختیار کنیم بهینجهت فکر دیگری جز گرفتن اطاقی در مهمانخانه نداشتیم

مطل و سرگردان مانده بودیم بالاخره یکی از رفقا در این فکر افتاد که به غازیان برگردیم شاید در گراند هتل آنجا محطی پیدا کنیم همین کار را کردیم ولی متاسفانه آن جا هم تیر ما سنگ خورد . در این مهمان خانه هم اطاق خالی نبود بلاوه چند قنراق محترمین و و کلاهم مثل ماسرگردان وی جا مانده بودند در موقعی که در این مهمان خانه نهار میخوردیم چند نفر از دوستان طهرانی که چند شبی را در این مهمان خانه توقف داشته و گردش خود را در بهلوی خاتمه داده بودند با هم مذاکره مراجعت میکردند من کم کم وارد صحبت آنها شده و این نظریه را تایید کردم و بانها کتم علاوه بر اینکه زیاد در این جا مانده ام اگر شما بروید فکر ما راهم راحت کرده ام زیرا اطاقی برای ما باز خواهد شد رفتای عطوف طهرانی هم حسن استقبال رده و برای اینکه این اطاق قبلا پیش فروش نشود چندان ماراد اطاق جامر گذاشتند تا عصر که اطاق خالی و ما صاحب منزل شدیم .  
عصر آرزو برای گردش بازار و خیابان های بهلوی رفته بودیم . بازار های بهلوی شبیه بازار های رشت و لی نظیفتر میباشد قسمت تجارت بندر بهلوی بواسطه ارتباط با خا رج هم میباشد درای تجارت علاقمندی است بیشتر کارهای عمومی مردم دست تجارت است در این قسمت تحقیق کردم مشکلاتی در امر تجارت و معاملات آنجا موجود است که تجارت دلسر و تجارت این بندر هم ایران را دچار رفته ساخته است . قند یکی از مال التجاره های مهمی است که در این بندر تجارت میشود - در این قسمت اشکالاتی برای تجارت موجود است و آن موضوع حقوق کرکی انحصار قند است . پدیمی است که تجارت مزبور بوسله مبادله جنسی انجام میگردد و تجارت بجای صادرات خود بروسه پول تحصیل نکرده جنس وارد میباید . در مبادله باقند مجبورند وقتی وارد شد مبالغی حقوق انحصاری آزاد کرک تقدماً نادیه نموده و اجناس خود را بیرون بیاورند برای تجارتی که مبادله پولی کمتر دارند پرداخت چنین مبلغ هنگفتی خالی از اشکال نیست و تجارت مجبورند از بانک های خارجی با تزیل های کرشکن استقراض نموده دروجه اداره کرک بپردازند و با اگر تجاری نتوانست باین ترتیب پول فراهم کند مال التجاره اومدی در کرک خواهد ماند و دچار خسارت زیادی خواهد شد . نادیه حقوق کرکی با پرداخت حقوق انحصار قند و شکر برای تجارت بندر

## اولین تاتر در سالون زرتشتیان

شب جمعه گذشته نمایش باشکوهی در سالون تاتر مدرسه زرتشتیان داده شد و این اولین تاتری بود که در این سالون برای مردها داده شد .  
نمایش مزبور از چند حیث جالب توجه بود یکی موضوع آن که حاکی از اهمیت قضاوت بود و دیگر هیئت نمایش دهنده بودند که باستانی دو سه نفر بجه باهارت نام از عهده بر آمدند . لنگه جالب دقت دیگر انتظام سالون بود در این سالون یکس سالون گراند هتل که سوراخ و رخنه های زیادی برای وارد شدن اشخاص قاچاق دارد پیش از دو درب ورودی ندارد و در آن شب هم مراقبت کامل از طرف کنترل ها شده بود که همه در جاهای خود قرار گرفته و اشخاص متفرقه وارد نشده بودند و همچنین موعد شروع تاتر مورد تمجید بود زیرا درست در ساعت هفت بعد از ظهر برده بالا رفت موضوع نمایش که تاتر تاجرونی نامیده میشود صبارت از این بود که دختری از پدر تمول بسیاری پاو رسیده بود پدر اینطور وصیت کرده بود که کسی موفق به ازدواج دختر می شود که بتواند عکس او را از بین یکی از سه جبه ملاو نقره و سرب انتخاب و بیرون بیاورد - رفیق تاجر و نیسی در صدد مسافرت باین شهر بر آمد رفیق تاجر از تاجر استقراضی نمود تاجر هم چون خود فاقد تمول شده بود از یک نفر کلیمی این قرض را نمود - نظر سبانه بش و عداوتی که کلیمی با او داشت در ضمن مشروط مقرر داشت اگر در اقتضای موعد نتوانست قرض خود را نادیه کند کلیمی ه سیر گوشت بدن تاجر ونیسی را از نقاط نزدیک قلب در عوض پول بکیرد اتفاقاً برای تاجر برداشت وجه ممکن نشد کلیمی بدایرة قضاوت شهر ونیس نظلم نموده مجلس عا که تشکیل می شود کلیمی جز اجرای مواد قرارداد و در نتیجه قتل تاجر تصیم دیگری نداشت و باینکه رفیق این تاجر که بواسطه ازدواج با دختر صاحب مکتب بسیاری شده بود - امر می شود چند برابر اصل پول را بدهد **کلیمی حاضر نشده** و پنج سیر گوشت او را میخواند - در موقعی که کلیمی حکم را میخواست اجرا کند دکتر حقوق عکمه به کلیمی

بهلوی که مبادله جنسی میباید خیلی مشکل است و دولت بایستی در این خصوص هرچه زودتر تصمیمی اتخاذ نموده و تسهیلاتی را فراهم سازد .  
هیچ ضرری متوجه دولت نخواهد شد اگر این مساعدت را به تجار بایند که بهر يك از تجارت اعتباری داده شده و اداره کرک دستور دهند مطابق آن اعتبار نسبت بمحقوق کرکی با انحصاری . با انحصار اعتباری نموده حقوق مزبور را از تاریخ ورود به کرک و تحویل آن به صاحبش در ظرف دوسه ماه دریافت دارند و برای اینکه ضرری باز از تأخیر پرداخت آن متوجه دولت نشود میتوانند تجارت را مکلف سازند که پس از انقضاء مدت مقرره قروض خود را بابت حقوق کرکی و انحصار در طهران تحویل خزانه دولت نمایند که از حیث صرف بروات تحمیلی بدولت نشده باشد بطوریکه اطلاع داریم این طریق در بدو اجرای قانون انحصار قند و چای مجری گردید اعتباراتی به تجارت داده شده بود تا مدتی هم ادامه

داشت و همه راضی بودند ولی چندی است این اعتبارات حذف شده تجارت را بمشکلات انداخته و باعث رفته تجارت بندر بهلوی گردیده است . شنیده ام برای آنکه مدت زیادی است مال التجاره بعضی از تجارت در کرک مانده و تجارت مزبور نتوانسته اند نیه حقوق کرکی آن را بایند اخیراً اداره کرک بتجار اخطار کرده است - که تا چند روز دیگر اگر تجارت مال التجاره خود را از کرک خارج نکنند اداره کرک مجبور است بیرون ریخته و مسئول خسارات وارده هم نباشد یعنی اداره کرک حق دارد حراج نموده حقوق انحصار را ضبط کند واقعاً چیز عجیبی است مجلس شورای ملی قانون انحصار قند را برای احداث راه آهن ایران و سعادت و ترقی ملت وضع نموده نه برای بدبختی و محو تجارت مملکت . چرا دولت در اجرای این قانون رعایت تجارت مملکت را نمیکند . در حال انتظار داریم وزارت مالیه این نکته را مورد توجه قرار داده تصمیمی عاجلی اتخاذ نمایند .

هر که جز این کند دیوانه است  
- بچه جرم گرفتار آمدی ؟  
- گاهی ندارم  
- چگونه ممکن است بیگانه را گرفتار نمایند  
- چنان که بیگانه را هزار هزار میکشند و باین کشتار بزرگی و سروری میفرشند  
- آیا ارتشک را میشناسی ؟  
- آری او را می شناسم وی از آشنایان من بود  
- ارتشک چگونه آدمی است ؟  
- جوانی خوشرو و بد سرشت است خواست دشمن بیگانه خود را بکشد برادر خویش را هلاک ساخت و دوست خود را بزندان انداخت  
چون گفتگوی ما باین جا رسید آن شخص ناشناس ساعت خود را از جیب بیرون آورده بان نگاهی کرد و گفت ای محمود من ترا میشناسم . و تو نیز اراها مرا دیده . من از نخستین روزی که ترا بزندان آوردم از احوالت آگاهی داشتم . اول ناشکیبا بودی ، بعد با تنهایی ، خاموشی و سیاهی زندان آشنائی یافتی و صبر بیته ساختی . چنان گمان دارم که قصد خود کشی کردی از اینرو با زندان بان طرح دوستی ریختی و باین جهانه که تریاک مخمور از او تریاک خواستی  
من همه گفته های او را تصدیق کردم . وی گفت اکنون برخیز لباس از تن بدرکن و آنچه من میگویم بستی چون و چرا پذیر که صلاح در آن است

از بیست روز در آن نبوده ام  
- چه میگوئی که مقصود ترا نمیفهم ؟  
- میگویم سی روز است که مرا بخندان آورده اند و من بیست روز پیش در آن نبوده ام  
- مزاح ممکن که من . برای کاری مهم تر به زندان آمده ام  
- ما در شبانه روز چند ساعت بیداریم ؟  
- تقریباً شانزده ساعت  
- در مسافتهای دیگر چه میکنم ؟  
- از بیست و چهار ساعت شبانه روز هشت ساعت می خوابم .  
- حالا در اطاقی که چرا گتم از سی روز بیست روز در زندان بوده ام ؟ بچه سبب مدتی را که خوابیده ام از ایام گرفتاری خود بشمارم ؟ زیرا در این مدت با از قید افکار و خیال های بریشان رها بوده ام و با در محیطی خارج از زندان بسر برده ام در محس مادر خود را دیده ام با او سخن گفته ام . بیاغ رفته ام گلچیده ام ، کنار آب تشنه ام ، کتاب خوانده ام . دوستانه . دوستاران ، نیکنان ، بداندیشان همه را ملاقات کرده ام . از تنگدستان دستگیری نموده ام . بسیار هکاران جنگیده ام آری در عالم خواب همه کار کرده ام  
- راست گفتی و من گفتم ترا یستندیم . پس لث مدت جس زندانیا را بنیاید چه روزگار گرفتاری آنان محسوبات

نیکنداری ؟ در جواب صدائی شنیدم که می گفت آهسته سخن کوی کمن زندان بان نیستم چون این سخن شنیدم خاموش شدم زیرا از ترس باری سخن گفتن نداشتم آن مرد نا شناس در زندان را محکم کرد آنگاه شمع روشن نمود شمع لرزنده شمع زندان را روشنائی داد وی پیش آمد و با احترام نام در برابر من ایستاده گفت آنچه از آرتشک میدانی باز گوی و اگر در گفتار خود راستی رایش کنی گمان دارم راه نجاتی پیدا شود در جواب گفتم ای مرد نا شناس تاریکی عالم را فرا گرفته و دنیا را چون زندان من بدست سباهی و خاموشی سیرده است اکنون جز زندانیا گرفتار و عاشقان شب زنده دار هم در بستر راحت خفته اند . چه می برسی و چه می خواهی ؟ چرا آزارم میکنی ؟ راستی در دل گفتن و راستی در میان آوردن چه سود دارد ؟ ام در جواب اظهار داشت که ای محبوس تیره بخت جواب گفتی مرا باز گوی که شاید در این زندان تیره و تار خلاصی یابی  
چند روز است در زندان ؟  
- بیست روز  
- چگونه میگوئی بیست روز که من شنیده ام تا اکنون سی روز است در محس زندگانی میکنی ؟  
- گفتم بیست روز پیش نیست  
- شکفت داستانی است . من چنان که باید از این کار آگاهم و میدانم که سی روز است ترا بزندان آورده اند

نیکنداری ؟ در جواب صدائی شنیدم که می گفت آهسته سخن کوی کمن زندان بان نیستم چون این سخن شنیدم خاموش شدم زیرا از ترس باری سخن گفتن نداشتم آن مرد نا شناس در زندان را محکم کرد آنگاه شمع روشن نمود شمع لرزنده شمع زندان را روشنائی داد وی پیش آمد و با احترام نام در برابر من ایستاده گفت آنچه از آرتشک میدانی باز گوی و اگر در گفتار خود راستی رایش کنی گمان دارم راه نجاتی پیدا شود در جواب گفتم ای مرد نا شناس تاریکی عالم را فرا گرفته و دنیا را چون زندان من بدست سباهی و خاموشی سیرده است اکنون جز زندانیا گرفتار و عاشقان شب زنده دار هم در بستر راحت خفته اند . چه می برسی و چه می خواهی ؟ چرا آزارم میکنی ؟ راستی در دل گفتن و راستی در میان آوردن چه سود دارد ؟ ام در جواب اظهار داشت که ای محبوس تیره بخت جواب گفتی مرا باز گوی که شاید در این زندان تیره و تار خلاصی یابی  
چند روز است در زندان ؟  
- بیست روز  
- چگونه میگوئی بیست روز که من شنیده ام تا اکنون سی روز است در محس زندگانی میکنی ؟  
- گفتم بیست روز پیش نیست  
- شکفت داستانی است . من چنان که باید از این کار آگاهم و میدانم که سی روز است ترا بزندان آورده اند

**بقلم سید فخرالدین شادمان**  
**کتاب بی نام**  
(زندانی)  
-۲۱-  
**مگر زندگانی يك انسان آن ارزش دارد که کار کتان طبیعت را از کار خویش باز دارد :**  
**سربازان در میدان جنگ جان میسپارند ، بیگانهان از نا چاری خود کشتی می کنند ، گناهکاران را تیر باران می نمایند ، بیماران در بستر بیماری بخواب جاویدانی میروند ولی هیچ يك از اینها در گردش روزگار کوچکترین تأثیر را ندارند ....**  
**آری انسان جنبنده بیش نیست که مانند دیگر موجودات میمیرد و با خاک یکسان میشود .**  
آن شب بفرسرم می رفتم . با کسی وداع نکردم زیرا جز در و دیوار زندان ایسی نداشتیم تنها در آن شب بود که احساس میکردم زندگانی من با عمر شب تمام میشود . میدانم آن شبند می گذشت یا زندگانی همه در رفتن شبتاب میکند باری هنوز خیالات و افکار خود را برودر نگفته بودم که ساعت ۱۲ بار زنگ زد و خاموش شد . بر خاستم با ترس و لرز کوزه آمی را که در کنج زندان نهاده بودم نزدیک خود گذاشتم دستم میلرزید . قلم می طبع گوی از کوزه هلم آتش میبارید درموقعی که دست را سوی دهان میبردم ناگاه در زندان باز شد هراسان تریاک را از دست انداخته در گوشه نشستم و با صدائی ضعیف گفتم . امشب چه بی هنکام آمده ام در دل شب همرا آورده و تنها

